



## فرد مکلف است یا حکومت؟

فقه و نگاه حکومتی در گفتگوی آیت الله ابوالقاسم علیدوست

علی محمدی و یحیی عبدالهی  
تنظیم کننده: مهدی عرب مختاری

استاد ابوالقاسم علیدوست از اساتید درس خارج حوزه علمیه قم و عضو هیئت علمی گروه فقه و حقوق پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی است. ایشان یازده سال از درس فقه و اصول حضرت آیت الله وحید خراسانی بهره برده و از سال ۷۵ تا کنون به تدریس درس خارج مشغول است. از مهم ترین تالیفات وی، کتاب فقه و عقل، فقه و عرف و فقه و مصلحت و همچنین کتاب فقه و حقوق قرار داده است که در دو مجلد به ادله عام قرآنی و روایی موضوع پرداخته است. ایشان فقه حکومتی را، نه بابتی از ابواب فقه، بلکه رویکردی سرتاسری به همه ابواب فقه می داند که مستظهر به انسجام شریعت در رتبه جعل است. همچنین معتقد است لازمه برخورداری از چنین رویکردی، نگاهی وسیع به کارآیی نهادهایی مانند عقل و همچنین توجه به کاربرد ابزاری و تفسیری نصوص مبین مقاصد شریعت است. ایشان با تفکیک سه مقام استنباط اول، مقام استنباط دوم و مقام اجرا و مدیریت، در تلاش است نشان دهد که کشف رابطه احکام در مقام تراجم و همچنین کشف انسجام و نظام بین احکام اقتصادی و سیاسی و غیره، امری مدیریتی و اجرایی نیست و استنباط آن بر عهده فقیه است. ایشان معتقد است مرحوم شهید صدر به درستی، کشف نظام و ترکیب احکام را امری استنباطی می داند و از نگاه فردی و اتمیک به احکام فقهی فاصله گرفته است، ولی راهکاری که در ترمیم نظام سازی احکام، از طریق اخذ فتاوی سایر فقها پیشنهاد داده است، حجیت و اعتبار کافی ندارد و امکان استناد نظام سازی به شارع را منتفی کرده است.

**سؤال** تعریف حضرت عالی از فقه حکومتی، دور کن جدی دارد: یکی اینکه فقه حکومتی یک رویکرد برای کل ابواب فقه است؛ و رکن دوم هم که از آن با تعبیر «استنباط دوم» یاد کرده‌اید، ضرورت ورود فقه حکومتی به مسئله تزامم و اقتضائات مقام اجراست. در این قسمت چند سؤال وجود دارد. سؤال اول درباره خود این رویکرد است. برداشت من از بیان شما با توجه به اصطلاح «نگاه حکومتی»، این بود که وقتی شما به مسائل مکاسب محرمة ورود می‌کنید، یک بار فرد را در قبال حکم، مکلف می‌دانید و یک بار حکومت را. اگر مکلف حکومت فرض شد، ممکن است اطلاق حرمتی که در باب فرد صادر می‌کنیم، در باب حکومت نباشد؛ چرا که مصالح جمعی و مصالح امنیت اجتماعی و... در آن لحاظ می‌شود. سؤال این است که این ملاحظات چه ملاحظاتی است؟ یعنی شما در مقام استنباط، چه چارچوبی را مد نظر قرار می‌دهید که یک رویکرد دیگر در تمام ابواب فقه به شما می‌دهد؟

وقتی از رویکرد حکومتی به همه ابواب فقه صحبت می‌کنم، الزاماً به این معنا نیست که مجری احکام را حکومت در نظر گرفته‌ایم؛ بلکه اگر مجری احکام را فرد یا افراد یک مجموعه و جامعه در نظر بگیریم، باز هم رویکرد حکومتی نسبت به رویکرد فردی، نتایج متفاوتی را حاصل می‌کند؛ ولو مجری حکم، دولت نباشد یا اصلاً در حکومت اسلامی نباشد؛ مثلاً مکلف یک حکم با رویکرد حکومتی می‌تواند رسانه باشد؛ مثل تلویزیون ما که وابسته به حاکمیت است، ولی حکومت نیست. حتی بحث من مختص اسلام و جامعه اسلامی یا حتی حکومت اسلامی نیست، ممکن است حاکمیت، حاکمیت کفر و سکولار باشد، اما بالاخره دین برای او هم پاسخ دارد؛ یعنی دین برای نظام آلمان، سوئد، سوئیس و... بدون پاسخ نیست. لذا بحث از حاکمیت اصلاً منحصر در بحث حکومت اسلامی هم نیست.

صحبت من این است که ما بدون وجود مصلحت بالاتر، نمی‌توانیم حتی نظام اقتصادی کشورهای کفر را به هم بریزیم و مختل کنیم! چون حفظ نظام، واجب است و قوانینشان احترام دارد. لذا مسلمانی که به آمریکا می‌رود، اجازه ندارد قبض تلفن و آب و برق را ندهد یا قوانین راهنمایی و رانندگی را رعایت نکند. پس حفظ نظام که می‌گوییم، منظورمان نه فقط نظام اسلامی، بلکه نظام نوع بشری است؛ یعنی اگر این سیستم کار می‌کند، شما نمی‌توانید در آن اخلال کنید. افساد، فقط در حاکمیت اسلامی حرام نیست؛ افساد فی الارض همه جا حرام است. البته فهم صحیح اینها نیاز به رویکرد حکومتی دارد و به راحتی نیست. *الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ*، فرق نمی‌کند یفسدون فی هند باشد یا یفسدون فی ایران.

و اما درباره اینکه آن ملاحظات یا رویکرد چیست، باید بگوییم این یک بحث کیفی است؛ بحث کمی نیست که بشود برایش شاخص گذاشت؛ مثل استظهار است که نمی‌شود شاخص داد؛ خیلی وقتها ذوق است، خیلی وقتها باید مجموعه عواملی در کنار هم باشد تا انسان بتواند این کار را انجام بدهد. تنها چیزی که می‌توانم به شما بگویم، این است که اگر انسان ضوابط و هنجارهای شناخته‌شده را

مراعات کند، هر چه استظهار کرد معتبر است. منظور از نگاه حکومتی این است که پیام شارع را درک کرده باشیم، مقاصد شریعت را فهمیده باشیم و مجموعه نصوص شرعی را سیستماتیک ببینیم. فکر می‌کنم بیشتر از این نمی‌شود گفت و لذا استنباط احکام با رویکرد حکومتی، فرد خاص می‌خواهد، مثل اجتهاد؛ یعنی این طور نیست که ما بتوانیم کسی را برای این کار خلق کنیم، فقط می‌توانیم شکوفا کنیم.

**سؤال** تصویر حضرت عالی از بحث تزامم در عمل چیست؟ و رویکرد حکومتی چه تأثیری در بحث تزامم و اجرا ایجاد می‌کند؟ در رویکرد فردی، هنگام تزامم، مقدور فرد، انجام یک عمل در زمان واحد است. لذا فقیه بر طبق مبانی مختلف، یک فعل را مقدم می‌دارد و مکلف، فعل دیگر را تماماً کنار می‌گذارد. اما حکومت در آن واحد می‌تواند هزار کار انجام بدهد. فرض کنید بودجه محدودی داریم؛ این طور نیست که اگر سیاست را مهم تر دانستیم، بگوییم پس در اقتصاد هیچ هزینه‌ای نمی‌کنیم؛ چون نظام به هم می‌ریزد. به تعبیری، در باب تزاممات حکومتی، باید ببینیم نقاط تعادلی که می‌تواند وجوه مختلف را در نظر بگیرد، چیست؟ بنابراین تزامم در رویکرد حکومتی، تفاوت‌هایی دارد. از نظر شما چه ابزاری در فقه ما می‌تواند برای چنین مسئله‌ای راهگشا باشد؟

در کتاب فقه و مصلحت برای حکم، سه باب در نظر گرفته شده است. باب اول، استنباط محض یا همان استنباط اول است؛ یعنی فقیه، فارغ از نگاه به مرحله اجرا و تزامم، دست به استنباط و کشف احکام می‌زند؛ مثلاً می‌گوید مزاحمت برای حق دیگران حرام است، دولت موظف است منافع شهروندان را تأمین کند و... لذا این مرحله کشف است و مکشوفی ندارد. مرحله دوم، مرحله تزامم مکشوفات است و فقیه به دنبال کشف اهم و مهم درگیری دو مصلحت است؛ مثل مواقعی که اگر دولت بخواهد منافع مردم را تأمین کند، باید وارد حریم خصوصی آنها شود. گاهی هم درگیری بین مصلحت و مفسده است. این استنباط دوم است و کار فقیه هم هست. مرحله سوم، اجرای محض است؛ این از سنخ استنباط نیست؛ از سنخ کارشناسی عقلاست؛ مثلاً اگر گفتیم دولت باید در تزاممها بودجه فلان نهاد را مقدم کند، تعیین اینکه چقدر به هر نهاد بدهد، کار فقیه نیست و نیاز به استنباط ندارد. نهایتاً برای ایجاد نظم، قوانین عرفی‌ای وضع می‌شود که نیازی به امضای فقیه ندارند. اینجا دیگر گستره شریعت نیست. اگر بخواهیم در اجرا هم به سراغ فقه برویم، می‌شود همان هواپیماسازی اسلامی!

**سؤال** آیا یک سری قوانین کلی از شریعت، مثل مفهوم عدالت اجتماعی، بر مرحله سوم یا همان مرحله اجرا، حاکم نیست؟

هر قاعده‌ای که بیان کنید، همان مرحله دوم است. اگر در عدالت اجتماعی تزامم نباشد، باید به همه داده شود و اگر تزامم هست، باید در مرحله دوم بحث شود. استنباط دوم

■ برای کسی

که رویکرد

فقه حکومتی

دارد، سیره

پیامبر (ص)، در

۲۳ سال بعثت

ایشان، یک الگو

و مدل می‌شود؛

سنت‌های رفتاری

پیامبر را با دقت،

مطمخ نظر قرار

می‌دهد؛ اینکه

پیامبر در جنگ

چکار می‌کرد؟

در دعوت‌هایش

چه می‌کرد؟ با

قدرت‌های دنیا

چطور برخورد

می‌کرد؟ همه

اینهارا استنباط

می‌کند و

در می‌آورد

دو حکم از ادله کشف شده و اجرای این دو حکم به عنوان دو واجب یا دو حرام، یا واجب و حرام، امکان پذیر نباشد؛ یعنی قدرت نیست که ما هر دو را عمل کنیم.

بنابراین مسائل کلان تراجم، در مرحله استنباط دوم است؛ اما مسائل ریز، آنجایی است که مجتهد کنار می رود و کارشناس باید جواب بدهد. خود این بحث، متوقف بر بحثی در علم فلسفه فقه به نام «گستره شریعت» است.

**سئال** به طور دقیق تر، تعریف فقه حکومتی از منظر شما چه تفاوتی با فقه رایج دارد؟ به عنوان مثال در باب مکلف، در باب موضوع، در نحوه جمع دلالتی و نسبت ادله، رویکردی که مدنظر شماست، چه تفاوت‌هایی با فقه مصطلح دارد؟

اگر بخواهیم سؤال شما را دقیق تر جواب بدهیم، باید در تعریفمان از فقه حکومتی به یک قرار برسیم. وقتی می‌گوییم فقه، یعنی دانش کشف شریعت؛ پس همیشه در فقه نگاه به شریعت هست. فقه حکومتی یعنی فقهی که نگاه حکومتی به شریعت دارد و شریعت الهی را حامل یک حکومت صالح می‌داند و می‌گوید از درون این شریعت، حکومت بیرون می‌آید. شریعت برای حکومت نیامده است؛ اما چون شریعت باید اجرا شود، تحقق و اجرای آن، نیاز به حاکمیت و قدرت دارد. به عبارت دیگر، شریعت الهی طوری تنظیم شده است که حاکمیت از آن تولید شود. لذا می‌توان گفت حاکمیت و حکومت در اسلام، شریعت‌بنیاد است. با این بیان، قهراً فقه حکومتی دیگر فقه‌الحکومه نیست! فقه‌الحکومه مقابل فقه معاملات، فقه عبادات و فقه خانواده است؛ در حالی که در این تفسیر، فقه حکومتی مثل یک لباس سرتاسری بر پیکر شریعت پوشیده می‌شود. فقه‌الحج، فقه‌الصلاة، فقه‌الصوم غیر از فقه‌الحکومه است، اما مقابل فقه حکومتی نیست. به همین دلیل شما اگر سه مجتهد را فرض کنید که یکی نگاه حکومتی و یکی نگاه اجتماعی - من اجتماعی را با حکومتی تفاوت می‌دهم - و یکی هم نگاه فردی دارد و فرض کنید مستنبت هم مربوط به یک امر عبادی است، خواهید دید متفاوت استنباط می‌کنند. مرحوم شیخ محمد ابراهیم کلباسی (متوفای حدود ۱۲۶۰) و حجت‌الاسلام شفتی معاصر بوده‌اند. هر دو عالم اصفهان، و هر دو درجه یک هستند. مرحوم شیخ محمد ابراهیم کلباسی قائل به وجوب دفن وجوهات بوده و لذا وجوهاتی را که به او می‌دادند، دفن می‌کرده تا بعد که امام عصر (عج) آمدند، با علم غیبی که دارند، آنها را خارج کنند و خرج سربازهایشان کنند؛ اما حجت‌الاسلام شفتی که دید اجتماعی - سیاسی داشته، این اموال را خارج و مصرف می‌کرده است. جالب اینکه این دو باهم رفیق بودند و باهم زندگی می‌کردند. پس با اینکه خمس جزء عبادات است، دو نگاه متفاوت پیدا می‌شود.

بنابراین فقه حکومتی یک گفتمان است؛ نمی‌گوییم گفت و گو؛ بلکه یک روی آورد است به مجموعه شریعت؛ مثل یک لباس سرتاسری که بر قامت فقه پوشیده می‌شود و قهراً با کسی که این رویکرد را نداشته باشد تفاوت می‌کند

است و گاهی دو مفسده است و گاهی یک مصلحت و یک مفسده است و چهارم ندارد. بنابراین در بحث‌هایی که از نوع مرحله سوم و اجرایی محض هستند وارد نشوید که ما اصلاً کاری به آن نداریم؛ فقه هم دار ضابطه‌مند کردن آنها نیست.

بنابراین همه بحث در استنباط دوم، تشخیص اهم و مهم است. در این باره بین علما اختلاف است؛ بعضی می‌گویند ما فقط اهم و مهم داریم، بعضی می‌گویند اهم و مهم یکی از گزینه‌هاست و حالت‌های دیگری نیز وجود دارد؛ به عنوان مثال مرحوم نائینی می‌گوید گاهی مسئله تفکیک واجب مخیر از واجب غیر مخیر است یا مثلاً مصالح ضروری با مصالح تحسینی تکمیلی. ما در کتاب فقه و مصلحت بحث کردیم که همه اینها به اهم و مهم برمی‌گردد. حال چه نهادهایی می‌خواهند داوری کنند؛ عقل یا شرع؟ آنجا گفتیم، هم می‌تواند شرع باشد و هم می‌تواند عقل باشد. باز بحث می‌شود که تشخیص مصداقش با کیست؟ همه اینها در کتاب فقه و مصلحت بحث شده است.

بنابراین باید توجه داشت که بعضی اهم و مهم کردن‌ها از سنخ استنباط از ادله است و کار فقیه هم هست، بعضی‌ها پیش از سنخ استنباط نیست و از سنخ مدیریت اجرایی است. بنابراین دو نهاد داریم؛ از یک طرف آنچه از سنخ استنباط است و از طرف دیگر آنچه از سنخ مدیریت است. بعضی موارد، خیلی روشن است که آیا از سنخ استنباط است یا از سنخ اجراء است؛ بعضی وقت‌ها هم تشخیص واقعاً سخت است. البته اینجا کسی سوءاستفاده نکند که بگوید «صورت‌بندی شما به هم خورد!» ما باید توجه کنیم که در باره روشن‌ترین مفاهیم هم گاهی شبهه مصداقیه داریم. ما مفهومی روشن‌تر از مفهوم آب مطلق و مفهوم آب مضاف نداریم؛ ولی اگر چند طلبه در کنار رودخانه‌ای باشند، ممکن است یکی راحت وضو بگیرد و بگوید این آب اگر مضاف باشد، پس چه آبی مطلق است؟! یکی بگوید من این را بلاشک مضاف می‌دانم و یکی هم شک کند! وقتی ما درباره این پدیده ساده گاهی شبهه می‌کنیم، به طریق اولی درباره پدیده‌های پیچیده تشکیک به وجود می‌آید. مثال زنده این اختلاف‌ها در مشروطیت بوده است و یک اختلاف عمیق بین عالمان مشروطه‌طلب و مشروعه‌خواه همین بود. رساله‌های موجود است. عالمان مشروطه‌طلب می‌گفتند امور مشروطیت از سنخ مدیریت‌های اجرایی است - البته تعبیر «مدیریت اجرایی» را بنده به کار می‌برم، ولی حرفشان همین بود -؛ اینکه ما مجلس شورای ملی تعیین می‌کنیم و اینکه مردم و کیل بفرستند، تشریح نیست، قوانین عرفی است. به تعبیر مرحوم امام خمینی، تعیین مصداق، کار مجلس است و ما مجلس بر نام‌ریز می‌خواهیم. در مقابل، عالمان مشروعه‌خواه می‌گفتند نه، این دکان باز کردن مقابل شریعت استنباط است. بین فقها در تشخیص مصداق واقعاً اختلاف بود.

تفکیک بین امور شرعی و عرفی هم که بنده می‌گویم، حتماً مصادیق مشتبه دارد، ولی مصادیق روشن هم بسیار دارد. لذا مواردی مثل نحوه حمایت دولت از نوع خاصی از عقود، از شیوه‌های اجرایی است و ربطی به استنباط ندارد. استنباطی که من می‌گویم، آنجایی است که

■ شریعت الهی  
طوری تنظیم شده  
است که حاکمیت  
از آن تولید شود.  
لذا می‌توان  
گفت حاکمیت و  
حکومت در اسلام،  
شریعت‌بنیاد  
است. با این بیان،  
قهراً فقه حکومتی  
دیگر فقه‌الحکومه  
نیست! فقه‌الحکومه  
مقابل فقه معاملات،  
فقه عبادات و فقه  
خانواده است؛  
در حالی که در  
این تفسیر، فقه  
حکومتی مثل یک  
لباس سرتاسری  
بر پیکر شریعت  
پوشیده می‌شود



■ **فقه حکومتی**  
 یک گفتمان  
 است؛ نمی‌گوییم  
 گفت‌وگو؛ بلکه  
 یک روی آورد به  
 مجموعه شریعت  
 است؛ مثل یک  
 لباس سرتاسری  
 که بر قامت فقه  
 پوشیده می‌شود  
 و قهراباً کسی  
 که این رویکرد  
 رانداشته  
 باشد، تفاوت  
 می‌کند

نهاده‌ها را، مثل توجه به نصوص مبین مقاصد، باید اضافه کند در همان اسناد چهار گانه هم باید نگاه ویژه کند. علاوه بر اینها، برای کسی که رویکرد فقه حکومتی دارد، سیره پیامبر (ص)، در ۲۳ سال بعثت ایشان، یک الگو و مدل می‌شود؛ سنت‌های رفتاری پیامبر را با دقت، مطمح نظر قرار می‌دهد؛ اینکه پیامبر در جنگ چکار می‌کرد؟ در دعوت‌هایش چه می‌کرد؟ با قدرت‌های دنیا چطور برخورد می‌کرد؟ همه اینها را استنباط می‌کند و درمی‌آورد.

**سائل** آیا شما در مقام ثبوت، تلقی متفاوتی از نحوه جعل احکام توسط شارع دارید یا خیر؟ شما فرمودید فقه، مربوط به عالم اثبات ماست و تبیین‌کننده شریعت در مقام ثبوت است. در بحث توجه به نصوص مبین مقاصد، اینکه شما ملاحظه مقاصد شریعت را در مقام فهم نصوص مبین احکام در مقام اثبات جایز می‌دانید، قاعدتاً باید پشتوانه ثبوتی و واقعی داشته باشد؛ یعنی حضرت عالی تلقی‌ای از کیفیت جعل احکام دارید که مثلاً شارع هنگام جعل احکام، نظام آنها و با معطوف بودن آن به مقاصد شریعت را لحاظ کرده است؛ چرا که اگر در مقام جعل لحاظ نشده باشد، قاعدتاً ما نیز نمی‌توانیم در مقام کشف احکام، این ملاحظات را مورد نظر قرار بدهیم. فرض کنید اگر کسی بگوید جعل احکام این‌گونه است که مولایی بر اساس مفاسد و مصالح واقعی، جعل‌هایی دارد که منفرده و استقلالی است. در چنین فرضی قاعدتاً دیگر نمی‌توانیم نصوص مبین مقاصد را یک قرینه برای استظهار از آن نصوص مبین شریعت بگیریم!

**سائل** اینکه می‌فرمایید استنباط کسی که رویکرد فردی دارد، با استنباط کسی که رویکرد اجتماعی یا حکومتی دارد، متفاوت است، در کدام یک از اضلاع حکم، خودش را نشان می‌دهد؟ در باب موضوع حکم؟ در بحث مکلف حکم یا نحوه جعل حکم؟

عمدتاً در فرایند استنباط و در خروجی و برآیند، خودش را نشان می‌دهد. البته من معنای خاصی از خروجی، مد نظر دارم که بعداً توضیح می‌دهم. در فرایند، کسی که این نگاه را دارد، غیر از مجموعه عناصری که یک فقیه با رویکرد غیر حکومتی در نظر می‌گیرد (مثل قرآن، سنت، اجماع و احیاناً عقل)، باید به عناصر دیگری هم مثل نصوص مبین مقاصد شریعت، توجه کند؛ نمی‌گوییم نصوص مبین مقاصد شریعت را سند بگیرد؛ من در مقاله «فقه و مقاصد شریعت» هم که منتشر شده، کارایی سندی مقاصد را رد کردم، اما برای نصوص مبین مقاصد، کارایی تفسیری و ابزاری قائل شدم. روشن است نگاه و روی آورد حکومتی به فقه، فقیه را مجبور می‌کند که به نصوص مبین مقاصد که در قرآن و روایات کم نیست، نگاه کند. علاوه بر این، فقیه دارای رویکرد حکومتی، به همان نهادهای معروف، یعنی قرآن، سنت، اجماع و عقل هم باید نگاه مضاعف کند. شما فقیه‌ای را که روی آوردش به شریعت و فقه، روی آورد حکومتی است، با فقیه‌ی مقایسه کنید که چنین نیست؛ حالاً می‌خواهند از عقل استفاده کنند؛ هر دو هم قبول دارند که عقل یکی از اسناد است. فقیه اول برای عقل کارایی‌های متعدد تعریف می‌کند و واقعاً آن را در کنار قرآن و سنت می‌نشانند و استفاده می‌کند، البته با شروطی؛ ولی فقیه‌ی که رویکرد حکومتی ندارد، به راحتی می‌تواند بگوید که نهاد عقل، کبرایی است که در فقه، یک صغری نیز ندارد! پس فقیه فقه حکومتی، گذشته از اینکه بعضی

باشی! من کجا راحتم؟ مشکل این بنده خدا اطلاق گیری بود؛ یعنی فکر می کرد آن آقایی که به او گفته بود دو تا صندلی بگیر، گفته اش مطلق است؛ چه کنار هم و چه ۳ و ۱۵. واقعا بعضی اطلاق گیری های ما این طور است.

اگر بخوایم مثال بزنیم، در بحث فروش سلاح به دشمنان دین، واقعا نگاه فردی، با نگاه نظاموار و حکومتی، خیلی تفاوت دارد. ما سه دسته روایت داریم. یکی دسته از روایات می گوید فروش سلاح به دشمنان دین، مطلقا اشکال دارد و حق ندارد به دشمن دین سلاح بفروشد؛ بعضی روایات می گوید اشکالی ندارد و بفروشید؛ چون اگر شما نفروشید شخص دیگری می فروشد؛ یک سری روایات هم می گوید در حال جنگ، سلاح به دشمن ندهید، ولی اگر در صلح هستید، بدهید! شهید اول فرموده اگر تقویت کفر بشود، مطلقا مجاز نیست؛ ولو در حال صلح. شیخ انصاری کلام شهید اول را تعبیر می کند به «کأنه اجتهاد فی مقابل النص»؛ گویا شهید اول در مقابل نص، اجتهاد کرده! ایشان در رد شهید اول می گوید وقتی جمع روایات، این می شود که در حال صلح، فروش اسلحه، آری و در حال جنگ نه، بحث تمام است؛ این حاشیه زدن شما اجتهاد مقابل نص است! من در کتاب فقه و عقل گفتم که جناب شیخ، این اجتهاد در مقابل نص نیست! مرحوم شهید اول، عقل را مفسر این روایات قرار داده است؛ یعنی استفاده ابزاری از عقل کرده است. به قول آیت الله جوادی، عقل مصباح است برای فهم شریعت. عقل، ابزار و مفسر است. شما باور می کنید که امام صادق (ع) بخوانند بگویند فروش سلاح در حال صلح، ولو موجب تقویت کفر شود، جایز است؟! روایات مجوزه در فضایی صادر شده است که شمشیری تولید می کردند و بازار هم داشته است. دشمن هم در حال جنگ نبوده و فرصت تهیه هم داشته و در حال ذخیره بوده است؛ شما هم ندهید، دیگران می دهند؛ فقط سود اقتصادی اش را از دست می دهید و عقب می مانید. بنابراین روایات مجوزه را باید در یک فضای طبیعی که فروش اسلحه منجر به تقویت کفر نمی شود معنا کنیم؛ و گر نه اگر تقویت کفر نشود، اگر به ذلت مسلمین منجر شود، بی تردید نمی توانیم به دشمن سلاح بفروشیم. از طرف دیگر، می بینیم اعتلای اسلام و نفی سبیل، «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»<sup>۷</sup> یکی از مقاصد شارع است. چطور می توان تصور کرد شارع جواز بدهد؟ پس اینها مفسر می شود. شنیدنی است که بعضی آقایان گفتند ضمنا در همان حال جنگ هم که می گوئیم اشکال دارد، حرام است، ولی باطل نیست! بیع صحیح است، یعنی لزوم وفادار! معنایش این است که کار حرام است، ولی باید اسلحه را به دشمنان اسلام تحویل داد! کاری که مبعوض شارع است و مفسده هم دارد، از آن طرف شلاق می زند که چرا ندادی؟! نگاه فردی در فقه، خودش را در این موارد نشان می دهد. در فقه حکومتی، این طور نیست که فقیه حکومتی فقط نگاهش نگاه حکومتی باشد؛ فقط دنبال رسیدن به چند گزاره و دنبال احکام باشد؛ بلکه دنبال چیزهای دیگری هم هست که نمی توانیم اسمش را حکم بگذاریم؛ می خواهد نظام هم ارائه بدهد. استنباط نظام، استنباط حکم نیست؛ استنباط انسجام، استنباط حکم نیست؛ اما در عین حال جزء کار فقیه حکومتی قرار می گیرد. لذا اینکه مشهور شده که فقه، «العالم

من می گویم آیا در قرآن نصوص مبین مقاصد هست یا نیست؟ آیا «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي مُمَيَّنٍ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلِ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»<sup>۲</sup>، یا «قَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»<sup>۳</sup> و مثل این آیات، جزء قرآن هستند یا نه؟ هستند. آیا اینها همان اهمیت «أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ»<sup>۴</sup> «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ»<sup>۵</sup> «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ»<sup>۶</sup> را دارند یا ندارند؟

آیا اینها با هم ارتباط دارند یا ندارند؟ یعنی آیا خدای متعال در بحث رسول و انزال کتب، یک هدف را دنبال می کند و در تشریح مقررات، یک هدف دیگر را؟! این دو به هم ربطی ندارند؟! یا اینکه اینها یک مجموعه است و خدای متعال در بحث رسول، انزال کتب و تشریح مقررات (این سه نهاد) یک هدف را دنبال می کند. بالاتر هم اینکه اگر از سه نهاد بحث رسل، تشریح مقررات، انزال کتب، تعبیر به عالم تشریح کنیم، طرف دیگری با عنوان عالم تکوین خواهیم داشت که اینها یک مجموعه منسجم و منظم هستند. اگر این طور شد و این انسجام و هماهنگی را قبول کردیم، آنگاه این سؤال مطرح می شود که ارتباط بین آیات و روایات مبین مقاصد با این نصوص مبین شریعت چه می شود؟ مسئله اصلی مقالهای که عرض کردم، همین است: رابطه بین فقه و مقاصد شریعت، یا نصوص مبین مقاصد با نصوص مبین شریعت. جالب است بدانید بعضی ها که نگاه فردی دارند و نگاه حکومتی یا نگاه سیستمی ندارند - توجه داشته باشیم که نگاه سیستمی الزاما با نگاه حکومتی یکی نیست و فرقی هایی دارد - ادعایشان این است که ما اگر به نصوص مبین شریعت اکتفا کنیم، خودبه خود به اهداف هم می رسیم؛ یعنی نمی گویند ما کاری به اهداف نداریم. آنها در این حرف با ما مشترک اند، ولی ادعایشان این است که ما اگر فارغ از نصوص مبین مقاصد هم استنباط کنیم، به عدالت خواهیم رسید؛ یعنی معتقدند که فقیه اگر اتمیک، جزیره ای، سلولوی هم مطالعه کند، مثلاً احکام خانواده را سلولوی هم مطالعه کند، نهایتاً به معاشرت بالمعروف و عدالت می رسد؛ منتها بعد سؤال می شود که این ادعا در عینت نقض می شود و ما می بینیم که عدالت حاصل نشد؛ می گویند عدالت مفهوم دینی است و آنچه از این استنباط های اتمیک بیرون می آید، این عدالت است؛ چه عقل شما این را عدالت بداند یا نداند!

ادعای ما این است که گاهی توجه به یک نص مقصدی، بر فهم و استظهار از نص مبین شریعت اثر می گذارد؛ اطلاق آن را می زند، یا برای آن اطلاق درست می کند و گاهی اوقات او را خانه نشین می کند. در تعارض نصوص گاهی نص مقصدی تعیین کننده است. آنها می گویند صرف توجه به نصوص مبین شریعت، آن هم به نحو اتمیکش، ما را به تمام این مقاصد می رساند؛ در حالی که در عمل می بینیم که نمی رسیم. گاهی اطلاق گیری ها فارغ از نصوص مبین مقاصد، شما را به جای غلطی می رساند. می گویند آقای سوار اتوبوس شده بود؛ گاهی از صندلی سوم روی صندلی پانزدهم می رفت، بعد می آمد روی صندلی سوم می نشست؛ بعد هم می گفت خدا خیر ندهد فلانی را، به من گفت دو تا صندلی داخل اتوبوس بگیر، راحت

■ ادعای ما این است که گاهی توجه به یک نص مقصدی، بر فهم و استظهار از نص مبین شریعت اثر می گذارد؛ اطلاق آن را می زند، یا برای آن اطلاق درست می کند و گاهی اوقات او را خانه نشین می کند. در تعارض نصوص گاهی نص مقصدی تعیین کننده است



بالاحکام الشرعیة الفرعیة عن ادلتها التفصیلیة» است، این کامل نیست؛ صحیح آن است که بگوییم «العلم بالاحکام الشرعیة و بالنظام». لذا تعریف فقه می‌شود علم احکام شرعی و همچنین علم به ارتباط و نظم و انسجام این احکام. علاوه بر این می‌توان این ارتباط و انسجام را تا تبدیل شدن این احکام به یک «نظام» ادامه داد که ما این مرحله را با عنوان نظام اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و غیره می‌شناسیم. فقیه حکومی مثلاً در طهارت و نجاست، با همان نگاه جامع حکومتی، ادله نجاست و ادله طهارت را می‌بیند. ممکن است با این نگاه، دیرتر به نجاست کفار برسد، یا نهایتاً بگوید نجاست آنها یک نجاست سیاسی است که مرحوم امام خمینی اشاره‌ای می‌کند. وقتی این کار تمام شد، یک نظام بهداشت و سلامت را هم از این مجموعه استنباط می‌کند که خیلی وقت‌ها در آن پازلی که درست می‌شود، اگر یک مهره نباشد، می‌تواند مهره را از طریق این نظام استنباط کند. همان‌طور که عرض کردم، لازمه چنین نگاهی حکومتی به فقه، نگاه وسیع‌تر به ادله است که حتی شامل مقاصد و عقل در کار بست‌های مختلف می‌شود؛ عرف و مصلحت هم نمی‌گویم جزء ادله، اما به عنوان خدمتگزاران ادله، می‌آید. پس اگر بخواهیم تعریف فقه حکومتی را با تعریف رایج فقه بسنجیم، باید بگوییم که یکی در «العلم بالاحکام الشرعیة»، و یکی هم در «ادلتها التفصیلیة» توسعه داده می‌شود.

**سائل** حضرت عالی یک بار فرمودید رویکرد حکومتی در مقابل رویکرد فردی و اجتماعی است؛ الآن ظاهراً اقسام خود نگاه حکومتی را می‌فرمایید؛ کانه در نگاه حکومتی ما یک بار می‌توانیم همین رویکرد حکومتی را داشته باشیم، ولی در عین حال مسئله را به صورت اتمیک و منفرد استنباط کنیم. بله؛ می‌توان رویکردی را فرض کرد که اتمیک است، ولی حکومتی است و فردی نیست.

**سائل** نکته اینجاست که ما در بحث نظامات، چه چیزی را می‌خواهیم به شارع نسبت دهیم؟ بعضی از بزرگان، خیلی تلاش می‌کنند مفردات را به شارع نسبت بدهند؛ ولی در جایی که می‌خواهند نظام بسازند، انگار استناد نسبت‌ها و انسجام‌ها و رابطه‌ها دیگر موضوع اجتهاد نیست. ما چطور می‌توانیم نسبت و نظام را استنباط کنیم؟ مرحوم شهید صدر (ره) قائل به این بودند که ما باید اول همین مفردات را استنباط کنیم؛ بعد یک مرحله از روبنا به زیربنا برویم و به مکتب مد نظر اسلام دست پیدا کنیم؛ بعد بر اساس آن مکتب، یک سیر از زیربنا به روبنا داشته باشیم تا بتوانیم عملیات ترکیب الاحکام را سامان بدهیم. البته ایشان حرف جالبی می‌زنند؛ می‌فرمایند اگر فقیهی برگشت و دید استنباطات اولیه‌اش که جدا جدا بوده، باهم سازگار نیست، در مقام ساخت مثلاً نظام اقتصادی اسلام، می‌تواند از فتاوی‌ای سایر فقها هم استفاده کند و نظام‌سازی کند. حضرت عالی به چه اقتضائاتی برای دستیابی به استنباط نظام قائل هستید؟ اگر کسی بخواهد ورود پیدا کند، چه باید بکند؟ اگر ما فهم انسجام، فهم نظام و تشکیل پازل را از سنخ استنباط ندانیم، طبیعتاً در انتضابش به شارع مشکل داریم و دچار افترا به شارع می‌شویم؛ شبیه اینکه بخواهیم شیوه‌های اجرایی را به شارع نسبت بدهیم. من در کتاب روش‌شناسی اجتهاد که اخیراً مشغول آن هستم، بحثی را باز کرده و گفتم که بعضی از چیزهایی را که ما حکم شارع می‌دانیم، حکم شارع نیست، شیوه‌های اجرایی بوده است؛ یعنی یک نوع مدیریت بوده و لذا هیچ ابدیتی در آن نیست؛ همان زمان هم که اجرا می‌شده، نمی‌توانستیم بگوییم این شیوه، جزو دستورهای شارع بوده است. برای مثال، ما روایات زیادی داریم که اگر کسی در یک آسیب، ادعا کرد که فلانی به چشم من ضربه زده و چشم کم‌سو شده، چطور این ادعا را بسنجیم. حضرت امیر (ع) شیوه‌هایی را معرفی کرده‌اند. آیا اینها یک شیوه‌های شرعی است، یا آنچه ایشان فرموده یک شیوه اجرایی تغییر پذیر است؟ آن زمان به این شکل بوده که چهار طرف تعیین می‌کردند و چشم طرف را می‌بستند؛ یک چشمش را امتحان می‌کردند و بعد آن چشم دیگرش را امتحان می‌کردند؛ اگر یک جور حرف زده بود، معلوم بود دروغ نگفته و به همان نسبت آسیب را مشخص می‌کردند؛ ولی امروزه دستگاه‌هایی ساخته شده است که راحت و با کمترین اتلاف وقت و دقیق‌تر، این سنجش را انجام می‌دهد. پس این یک شیوه اجرایی بوده و حکم شرعی نیست.

لذا اگر کشف نظام و انسجام را از سنخ استنباط از ادله ندانیم و از سنخ شیوه‌های اجرایی بدانیم، نباید به شارع نسبت داد. بعضی‌ها در تراجم دو مصلحت باهم، یا تراجم دو مفسده باهم، یا تراجم مصلحت و مفسده، می‌گویند تشخیص اهم از مهم، دیگر از سنخ استنباط نیست. اگر فهم ارتباط و نظام، از سنخ استنباط نباشد، ما نمی‌توانیم به شارع نسبت بدهیم. حال اگر مسئله نظام بین احکام را از سنخ امور استنباطی بدانیم، حداقل دو حالت دارد. اگر از سنخ استنباط بدانیم، ولی به شیوه مرحوم آقای صدر (ره) معتقد باشیم، باز به شیوه‌ای دیگر می‌شود. حرف ایشان این است که ما استنباط اتمیک می‌کنیم و بعد به دنبال تشکیل نظام و

در فقه

حکومتی،

این‌طور نیست

که فقیه حکومی

فقط نگاهش

نگاه حکومتی

باشد؛ فقط

دنبال رسیدن

به چند گزاره

و دنبال احکام

باشد؛ بلکه دنبال

چیزهای دیگری

هم هست که

نمی‌توانیم اسمش

را حکم بگذاریم؛

می‌خواهد نظام

هم ارائه بدهد.

استنباط نظام،

استنباط حکم

نیست؛ استنباط

انسجام، استنباط

حکم نیست؛ اما

در عین حال جزء

کار فقیه حکومی

قرار می‌گیرد

## رعایت انضباط فقهی

البته نمی‌گویم استنباط دوم الزاماً عین همان استنباط نظام است؛ استنباط نظام گاهی اوقات در تراحم هم نیست، ولی ما از مقام تراحم بین احکام مکشوف یک خروجی می‌گیریم و طبق عرض من به شارع هم استناد می‌دهیم. این استنباط دوم قهراً برای حلقه‌های مفقوده و برای نقاط تاریک به کار می‌آید. البته این کار هر کس نیست؛ کار فقهایی است که ۴۰-۵۰ سال، دقیق درس خوانده‌اند، با تراث اسلامی، با متون فقهی، با جواهر، با ریاض، با مسالک، با کتابهای دیگر، با قرآن و نصوص آشنایی دارند. در ضمن انضباط فقهی باید در این کارها رعایت شود. اینها بحث‌های مهمی است که باید به آنها پرداخت؛ منتها تأکید می‌کنم که از یک طرف باید انضباط فقهی را مراعات کرد، همان که حضرت امام فرمودند فقه جوهری؛ فقه جوهری یعنی فقه فنی و منضبط؛ فقهی که با گنج رنج هزاران فقیه درگیر نشود و به آنها احترام بگذارد. آن تراث به‌راحتی به دست ما نرسیده و بی‌تردید تراث عظیم‌القدر و دقیقی است؛ اما از آن طرف باید به حوادث واقعه هم پرداخت و احتیاط این نیست که ما خودمان را کنار بکشیم، بلکه هنر این است که کسی از آن انضباط فقهی خارج نشود و از این طرف هم به این بحث‌ها بپردازد.

استنباط نظام می‌رویم. اگر دیدیم در پازلی که تشکیل داده‌ایم، یکی از استنباط‌های اولیه ما جا نمی‌گیرد، حکم متناسب با نظام را از فتوای سایر فقها اخذ می‌کنیم؛ مثلاً مسائل خرد اقتصادی را استنباط کردیم و رفتیم دنبال نظام اقتصادی و دیدیم نظام اقتصادی با حرمت احتکار می‌سازد، ولی مستنبط ما کراهت احتکار است. اینجا حرمت احتکار را از صاحب جواهر می‌گیریم. من معتقدم نتیجه راهکار مرحوم صدر را هم نمی‌شود به شارع نسبت داد؛ چون از دو حال خارج نیست: یا شمای فقیه به حرمت احتکار معتقدی؛ که اگر معتقدی، از خودت بگیر؛ چرا از صاحب جواهر بگیری! و یا معتقدی که شارع، احتکار را مکروه می‌داند و حرام نمی‌داند که در این صورت، آن سیستمی را که در آن حرمت احتکار هست، نمی‌توانی به شارع نسبت بدهی؛ چون نتیجه همواره تابع اخص مقدمین است؛ یعنی اگر در پنجاه مستنبط، حتی یکی از آنها شرعی نباشد، نمی‌شود مجموعه را به شارع نسبت داد.

**سئال** شهید صدر (ره) می‌گوید من یک استنباط کثرت داشتیم و بعد به یک مکتب رسیدم. این مهرهای که از جای دیگر می‌گیرم، چون با مکتبی که استنباط کرده‌ام سازگار است، دارای مجوز شرعی می‌شود. این کفایت نمی‌کند؟

پس بگوید از نظر من احتکار حرام است، ولو با نگاه سیستمی؛ یعنی به دو مشروع قائل شوید، یکی بدون سیستم که کراهت است، و یکی با سیستم

که حرمت است. پس چرا از دیگری می‌گیرید؟ از خودتان بگیرید. اگر پشتوانه‌اش مکتبی است که خودتان معتقد به این مکتب هستید و این مکتب جز با حرمت آنچه ابتدا قائل به کراهت شده بودید، جواب نمی‌دهد، قائل به حرمت شوید؛ این حرف دیگری است. ولی واقعه این است که حرفی که مرحوم صدر (ره) می‌فرماید جزء ضعیف‌ترین حرف‌هایی است که از ایشان صادر شده است. اگر شما واقعاً به سیستم رسیدید و می‌بینید سیستمی که برای اسلام است، با حرمت احتکار می‌سازد و اسلام هم از اول دنبال این سیستم بوده و یکپارچه عمل کرده و از روینا به زیرینا و از زیرینا به روینا رفتن، همه این سیرها برای یک نظام منسجم است، حق ندارد بدو مستنبط داشته باشید؛ بلکه شما باید پی ببرید که استنباط اولتان باطل بوده، نه اینکه از علامه حلی (ره) فتوا بیاورید و در این سیستم بگذارید؛ این حرف خیلی ضعیف است.

حرف مرحوم صدر، حالت اول بود. حالت دوم این است که بین استنباط اول و استنباط دوم تفکیکی قائل شویم، ولی با تعریفی که عرض می‌کنم. بنده این اصطلاح را اولین بار در کتاب فقه و مصلحت به کار بردم. استنباط اول، یعنی استنباط و کشف احکام. استنباط دوم هم استنباط در وقت تراحم احکام مکشوف است؛ یعنی احکامی که در استنباط اول، مکشوف می‌گردند، گاهی باهم تراحم پیدا می‌کنند که حل این تراحم باز هم استنباط می‌خواهد. در جایی ممکن است دو مصلحت تراحم پیدا کنند؛ در مثال کلیشه‌اش انقاز دو غریق است که یکی از دو غریق را باید نجات بدهیم. در جایی که جنگ بین دو مفسد است؛ مثل رانندگی که ترمز ماشینش بریده است و یا باید به ماشین مقابل بزنند و سرنشین او را بکشد، یا از جاده منحرف شود و کسانی را که کنار جاده خوابیدند، بکشد. سریع استنباط می‌کند و مسیری را انتخاب می‌کند که «أقل محذوراً» است. الی ماشاءالله هم مواردی داریم که جنگ بین مصلحت و مفسده است. ما در بحث‌های سیاسی فقه حکومتی، دائم این موضوع را داریم. این همه دخالت که دولت در کار شخصی مردم می‌کند، چه مجوزی دارد؟ آزادی مردم را سلب می‌کند، وارد حریم خصوصی آنها می‌شود، تلفن‌ها را شنود می‌کند، اول شهر بازرسی می‌گذارد، پلیس جریمه می‌کند؛ حرفشان هم این است که اگر این کار را نکنیم، امنیت شهرها از بین می‌رود و دزدی زیاد می‌شود. این در واقع تراحم احکام مکشوف است که از آن طرف به دولت می‌گویند وظیفه تو برقراری امنیت شهروندان است و از طرف دیگر به حاکمیت می‌گویند به حریم شخصی شهروندان ورود نکن؛ اینجا است که ناهمسویی می‌شود و باید استنباط کرد.

### پی‌نوشت:

۱. شعراء: ۱۵۲
۲. جمعه: ۲
۳. حدید: ۲۵
۴. بقره: ۱۸۳
۵. بقره: ۴۳
۶. آل عمران: ۹۷
۷. نساء: ۱۴۱

### فقه که

### مأموریتش

### سامان‌دهی رفتار

### مکلفین و رفتار

### جامعه است،

### نمی‌تواند به دیگر

### گفتمان‌های

### علمی و رقابت‌ها

### همین مأموریت،

### بی‌اعتنا باشد.

### علوم انسانی الان

### رقیب فقه است

### و آن جاهایی که

### فقه نمی‌تواند

### اجتماع را

### ساماندهی کند،

### علوم انسانی این

### کار را می‌کند